



تهاجم فرهنگی همسایه ها و دیگران

مبحث دوم

درد دل با پرزیدنت اوباما

تشخیص انواع تهاجمات با منابع و مراکز و عناصر انتقال دهنده آن، باکلمات ساده

جناب آقای اوباما، گرچه به اساس نظرسنجی های اخیر، محبوبیت شما در امریکا به بالاترین میزان خود رسیده است، اما از سوی دیگر، تهاجمات حکومت شما به افغانستان، بیش از هر تهاجم دیگر، مورد بحث - حتی اعتراض اکثریت مردم افغانستان - قرار دارد.

ببینید آقای اوباما، شما با وصف آن که بلیون ها دالر مردم امریکارا در افغانستان مصرف کردید و در اثر سیاست خام حکومت شما، تلفات سنگینی بارآمد و مادران امریکا به خاطر از بین رفتن بی معنی فرزندان جوان شان به طوری سابقه بی غمین و سوگوار شدند. اگر این همه تلاش و مصرف و تلفات برای ایجاد یک افغانستان آزاد، مرفه و مترقی بود، پس نتیجه چه شد؟

دستگیر شدن بن لادن در خاک پاکستان (در عین حال که طبعاً موفقیت بزرگی به شمار می رود) باعث آبروریزی چند سیاستمدار امریکا هم شد، سیاستمدارانی که اصرار داشتند «بن لادن در افغانستان پنهان است!» ولی اگر اهداف دیگری داشتید غیر از کمک به مردم افغانستان، چرا با قول و قرار و عهد و پیمان، توقعات مردم فقیر و بیچاره افغانستان را آنهمه بالا و بالاتر بردید؟

چرا از مجموع گروه های منفور تنظیمی، شورای نظار و کمونیستان، برای افغانستان جنگ زده و ویران، دولت آنچنانی ساختید؟ یعنی به جای آن که برای جامعه مستحق افغان، یک سازمان سیاسی بسازید که توسط شخصیت های آزموده و مجرب افغان اداره و تنظیم شود، بدبختانه دستگامی ساختید که در آغاز (مانند مارکسیست ها)، ماهیت سیادت یک طبقه بر طبقه دیگر را داشت، ولی تدریجاً شکل و شمایل «نظام تاراج» را به خود گرفت و اعضای دولت و حکومت دست نشانده شما، کرسی ها و مشاغل عمومی را مانند غنایم جنگی اشغال کردند و با تمام وقاحت، سیستم فساد و ارتشاء و دزدی را در کشور رایج ساختند... درحقیقت (طوری که بنده - چند سال قبل - وظیفاً به عرض رسانید)، آقای بوش متأسفانه خشت اول حکومت و دولت داری را در افغانستان «کج» نهاد، و جناب شما (آقای اوباما) خشت های بعدی را - بامصرف زیاد - روی همان دیوار کج گذاشته رفتید!

آقای اوباما، بیاد آورید که جناب شما در آغاز کار ریاست جمهوری خود، نزد ما (بعد از تحمل ۸ سال حکومت آقای بوش) خیلی هوشمند بودید و ما، مهاجران خوش نصیب، فریفته قد رسا، استدلال قوی و دکتورین تغییر (change) شما شدیم و به شما رأی دادیم. اما... انصافداری، حکومت شما (همراه با حکومت بوش) - در طول سالهای متمادی - نه توانست ملت مظلوم افغانستان را به درستی بشناسد، نتوانست از فقر و بیماری و بیکاری میلیون ها افغان بد نصیب مطلع گردد. نتوانست از حقوق انسانی شان که به وسیله حکومت دست نشانده شما هر روز و هر ماه و هر سال تلف می شود و در طول این مدت، به ناموس و شرف شان تجاوز صورت می گیرد و از مشکلات زندگی و سوزش قلب مردمی که در اثر بمباران مداوم طیارات مهاجم شما و قتل اعضای فامیل و منسوبین بی گناه شان، داغ داغ است، آگاه شود.

آنچه را حکومت آقای بوش تجویز کرد: جمع کردن بساط تنظیم ها بود که هریک از ایشان صدها جریب زمین را (در مرکز افغانستان) تصرف کرده، از آن زمین های سیل مانده، یک ساحه اقتدار و پادشاهی برای خود ساخته بودند. مضحک تر آن که اگر کسی از ساحه اقتدار یک تنظیم به ساحه دیگری رفت، باید «ویزه» گرفت. بلی، هدف حکومت آقای بوش جلوگیری از هرج مرج و کشتار تنظیم ها بود (تا خاطر اش از این ناحیه جمع شده، فارغ البال برود عقب بن لادن یا اهداف پنهانی ای دیگر)، اما با چه وسیله و تدبیر سیاسی؟ تدبیر سیاسی آقای بوش شباهت زیادی به اندیشه و سیاستی داشت که گاهی در مغز کودکان پدید می آید در اتاق خواب شان، بالای گندی ها و بازیچه های شان تطبیق می گردد: آقای بوش، آقای چین بی و آقای رامفلد با هم توافق کردند که باید تنظیم ها (یا لیبران جنگی) را که در راه رسیدن به مقامات دولتی از هیچ جنایتی روگردان نبودند، با ذکر امتیازات قومی (چند نفر هزاره، چند نورتاجیک، چند نفر ازبیک و چند نفر پشتون) به مقام شاهی افغانستان برسانند تا از جنگ و جنایت و خراب کاری و تجاوز دست بردارند!

چه تجویز عالی! (دیموکراسی امریکا این گونه عناصر را به محبس می اندازد، ولی همان دیموکراسی در افغانستان، با تأسف زیاد، دزدان و جنایکاران را به پادشاهی می رساند!) در عین حال، یادداشت کنید که آقای بوش با چنان فیصله شهرشور (فیصله بی که به خاطر بکارت و بی نظیر بودن اش، مردم شهر را به شور و هلهله می اندازد!)، دو گناه بزرگ را مرتکب شد: یک - چند دزد و چند نا نجیب را به پادشاهی رسانید. دو - سنگ محکم و پُر قدرت قوم پرستی، اتکاء به قوم و بالنتجه: ایجاد کدورت و هرج و مرج و تفرقه میان اقوام برادر را در افغانستان رسمیت بخشید... که بنده این اقدام ناشایسته و دور از فراست را خیانت بزرگی به ملت افغان می داند .

آن سه شخصیت برانزده امریکا که در محکمه وجدان خویش، همه تقصیرات بن لادن را برگردن یکی از اقوام افغانستان افکنده، در صدد بودند تا آن قوم مغضوب را - در هر حال - به حاشیه برانند، در گرمی همان سیاست گنبدیده، که نوعیت آن در بالا ذکر شد، به این فیصله عالی (!) رسیدند که چون ممکن است قوم بزرگ افغانستان از این معامله ناراحت شود و اعتراض کند.. و از آن هم بدتر، اعتراضات احتمالی ایشان ممکن است به یک قیام احتمالی منجر شود، چال تازه بی در مغز خلاق (!) شان پیدا شد و به سهولت تصمیم گرفتند که یکی از جاسوسان سی آی ای را که (به زعم شان) گویا پخته پشتون بود! در رأس قدرت قرار دهند تا با این حیلۀ جانانه، آتش غضب پشتون ها را تا حدی تسکین دهد... چه خیال باطل و (در مورد افغانستان)، چه تصمیم خاینانه!

آن مداری و وطن فروش که برگزیده ممتاز آقای بوش و همکاران اش بود ومدتی بعد - با گفتار، و طرز فکر و طرز عمل خود - نشان داد که معنا (بگفته پدراش) ارزش یک توت خام راندارد، چگونه می تواند باعث خوشی و افتخار قوم خود گردد؟... (لطفاً مرا - بخاطر این کلمات تُند - استتطاق کنید تا مجبور شوم همه دردهای دل خود را - پرچه پرچه - بریزانم یا به محفظه احساسات منکران اش منتقل سازم).

برای تنظیم و دایرکت این بخش سناریو، که طبعاً متقاضی مهارت خاص افغانی بود، لزوماً آقای خلیل زاد را کردند. آه... که چه مهارتی داشت این خلیل زاد!

آن جناب، که در همه امور، حتی در دروغ گویی و فتنه و دورنگی ها که جزء تخصص رئیس جمهور (دست نشانده شما) بود، به اصطلاح افغانان، سر حامد کرزی را خاریده بود... من خود در شهر روم حاضر بودم که وی در یکی از وقفه های مجلس عمومی، با تبختر به پرو فیسور سیرت گفت: «من ترا به مقامات معرفی کرده ام» (البته با کلمات خودشان که جزییات آن به یاد من نیست، ولی گفته می شد که وی می خواهد استاد سیرت را به حیث قاضی القضاة معرفی کند). استاد سیرت که مانند بنده و دیگر دوستان، صد در صد متیقن بود که ظاهر شاه رئیس جمهور افغانستان می شود و ایشان (استاد سیرت) که مشاور ارشد پادشاه هستند، کم از کم به حیث صدراعظم انتخاب خواهند شد، قدری بر آشفت و با لحنی که فکر کردیم مزاح می کند، جمله ای گفت که تقریباً چنین معنی داشت: « برو، کلان کاری نکو... تو کیستی که مرا معرفی کنی!»

بالآخره، دیدیم که آقای خلیل زاد در کابل کل اختیار شد و زمانی که ظاهر شاه را با طنطنه و کروفرا، از روم به کابل انتقال می دادند تا او را از همه چیز محروم ساخته، در ارگ شاهی به حبس ابد افگند و بر سر ملت مظلومی که ورود پادشاه را با رقص و سرود جشن گرفت، آب سرد پاشند... جناب خلیل زاد (بازبان کرزی) اعلام کرد که مشاور شاه نمی تواند (حق ندارد) وارد کابل شود! ... خلیل زاد گویا بازبان حال، به استاد سیرت حالی ساخت که: دیدی، بالآخره فهمیدی که من کی هستم؟

این است نظامی که جناب شما (مستر اوباما) و آقای بوش، بعد از یک تهاجم بی سابقه و تحمیل نوعی دیموکراسی بی ارزش فاقد قانون، در افغانستان ساختید، و به جهانیان تبلیغ کردید که: ما حالا بایک حکومت قانونی معامله می کنیم!... (نخبه آقای اوباما، آنچه ساختید یک حکومت قانونی نبود که هیچ، حکومت ربانی هم بود؛ حکومت وی، حکومت سیاف و فهیم و گلیم جمع و ده ها تن از دزدان دیگر هم است!) ... به این ترتیب، حکومت آقای بوش و همچنان حکومت شما که دم از (change- تغییر) می زدید، ولی عین پالیسی آقای بوش را تعقیب کردید، سبب شد که در آن (سرزمین فلک زده - افغانستان)، فقیر فقیر تر شود، بیمار بیمار تر، افراطیون دینی افراطی تر، خانه و کاشانه و دارایی مردم توسط غاصبین دولت دست نشانده شما، به یغما برود، بانک ها چور شود و ملیون ها دالربه خارج کشور منتقل گردد و تهاجمات فرهنگی همسایه ها به افغانستان، بیشتر از سابق و بسیار گستاخانه و خیلی شدید ادامه یابد. شما (جناب اوباما) چند روز بعد از آغاز تشنجات در منطقه، گفتید: «در مصر بایر تغییر بیاید، زیرا مردم مصر این تغییر را می خواهند»، آیامردم افغانستان که در طول سالها، مرتباً عذاب دیده اند و شکنجه شده اند، چنان تغییر را در کشور خویش نمی خواهند؟ شما، در مورد قذافی امر کردید که باید هرچه زودتر از میدان برود؛ آیا در مورد حکومت

کابل، بعد از آنهمه دزدی ها، رشوه ها و فساد گسترده اداری و ظلم و شکنجه دادن بی حد مردم مظلوم افغانستان... چه پلان دارید؟... آیا ملت مظلوم افغانستان را بیشتر و بیشتر مستحق ظلم و شکنجه های مداوم می دانید؟
تصمیم شما چیست؟ آن مردم فلک زده، تاجه مدتی باید جبراً بدبختی های حکومت های دست نشاندۀ شما و آقای وبوش را تحمل کنند؟... آیا به حکومت شما حالی ساخته اند که به غیر از همین عناصر مفسد، در افغانستان آدمی (قابل اعتماد) وجود ندارد؟

حالا، خوب است مقایسه کنید نظام شاهی افغانستان را (با ظرفیت کاری و آرامش و امنیت نسبی آن که در همان حالت تنگدستی ها در حکومتداری خوب و دسپلین، موفقیت هایی داشت و تدریجاً به سوی مدنیت نسبی پیش می رفت)، بانظام فعلی، ظاهراً دیموکراتیک شما، با مصارف بی نهایت گزاف و ضایع ساختن سال ها زندگی مردم که می توانست بسیار پُر بار و دُرُخشان باشد.

آیا شما در جهان امروز کشوری را می شناسید که قاضی و مفتی و ثارنوال دولت، حکم حبس چهارساله یک مجرم را صادر کنند، ولی حاکم، یا پادشاه، یا رئیس جمهور آن کشور، احکام عدلی را به ذوق خود خنثی نماید حکومت پایت و دست نشاندۀ شما (جناب رئیس جمهور)، به برکت دیموکراسی نامدار و قانون دار شما، در طول چهارده سال، مرتباً همین کارا کرده، و به ریش همه خندیده است. جناب آقای اوپاما! با توجه به وضع موجود، آیا شما مطمئن هستید که در افغانستان مسؤولیت امور را به اهل آن سپرده اید؟

ما و شما از زبان اراکین دولت ایران "حرف معقول" به ندرت شنیده ایم، ولی باری، یک جمله جالب از زبان آقای لاریجانی شنیدیم که گفت: «مسؤولیت دادن به فرومایگان، به ناپایداری دولت ها می انجامد!» آیا درست نیست؟
نمونه های برجسته فرومائیگی دولت تحت الحمایه شما را نه تنها مردم افغانستان، بلکه جهانیان، همه روزه می بینند و می بینند که اوضاع مردم نادار و بیکار و بیمار، در آن کشور فلک زده تاجه حد اسفبار است؟! پوشیده نمانده که بدبختی و بی نوایی زنان و مادران افغانستان، در جهان امروز، نظیر ندارد. عمق تکان دهنده این واقعیت رامی توان از لای مطالعات سالیانه مؤسسه حمایت کودکان درک نمود: آن سازمان وضعیت زنان را (از نظر مسایل صحی، اجتماعی و سیاسی) در ۱۶۴ کشور جهان بررسی کرد و نتیجه گرفت که در سراسر جهان، افغانستان بدترین کشور برای زنان و مادران ما بوده است.

از سر نوشت جگر خون کننده کارگران افغانستان اگر - بکلی - خبر ندارید، بهتر است با توجه به اعلامیه اتحادیه کارگران افغانستان در روز جهانی کارگر، اندکی بدانید که: (نظربه یک گزارش معتبر، هفتاد و پنج درصد مردم بیچاره و نادار افغانستان، مطلقاً بیکار اند. شاید خبر نباشید که بیش از چهار میلیون زمین زرعتی در طول ده سال اخیر، غصب یا فروخته شده است.

شما، جناب پریزیدنت اوپاما، با در نظر داشت این همه نارسایی ها و ناهنجاری ها، نه تنها حکومت کابل را قابل اعتماد دانسته اید، بلکه از حکومت آخوندی نیز گاهگاهی تقاضا کرده اید تا با کرسی همکاری کند! یعنی سعی می کنید (به اساس یک ضرب المثل ملک ما)، یکی از گربه های گرسنه را محافظ مطبخ یا مراقب دکان قصابی سازید.
تصور می کنم، ممکن است تصور بنده صحیح نباشد که بین شما (جلالتمآب اوپاما) و حکومت آخوندها، به طور سری و خصوصی موافقه شده است که حکومت امریکا به ایران اجازه دهد، یا رهگشایی کند، یا در مورد تهاجمات و

مداخلات و توطئه های ایران، بی دخل و بی اعتنا بماند... تا آن حکومت بتواند، با زر و زور و دسیسه، کم از کم نیمی از کشور افغانستان را خدای نا خواسته، جزء قلمرو خود سازد! البته دولت ایران، در ازای آن، از ساختن بم اتم صرف نظر خواهد کرد.

آیا این حدس یا تصور بنده، انعکاس اصل قضیه، یا بخشی از واقعیت موضوع نیست؟ اگر نیست، محال است از این گزارش تقه آگاه نباشید که می نویسند: ایران (مانند پاکستان) نگاه محدود و غیر انسانی خود را می خواهد بر دیگران؛ خاصه کشورهای ضعیف و نارسای همسایه که غرق در فساد و "معامله گری" هستند، تحمیل کند.

۵ - یقیناً شما روزنامه و اشنگتن پست را که از رشد اعتقاد تعداد کثیری از مردم افغانستان به اصول تشیع در افغانستان خبر داده بود، خوانده اید. این رشد تدریجی، در اثر تشبثات و مداخلات گسترده حکومت آخوندی ایران ایجاد شده، نگرانی برخی از رهبران سنی رافراهم ساخته است آن روزنامه، به عنوان نشانه رشد حضور شیعیان در جامعه، از نمایندگی پیروان این مذهب در پارلمان افغانستان و به عهده گرفتن پست های دولتی توسط آنان، می نویسد: « دولت ایران با ساختن مسجد، ورزشگاه و پوهنتون جدید بنام (دانشگاه) در کابل، آشکارا به ظهور شیعه در افغانستان کمک می کند... آیا حکومت دست نشانده شما ظرفیت فهم و پیشبینی آینده ناگوار این گونه تشبثات را دارد؟ آیا درک کرده است که این مداخلات تا چه حدی به حیثیت و حاکمیت ملی افغانستان صدمه خواهد زد؟ نه خیر، این حکومت چنان ظرفیت راند دارد، اگر می داشت جداً اجازه نمی داد که حکومت ایران، علاوه بر آن که بدون هراس از عاقبت شوم مداخلات علنی خود، دانشگاه دیگری در بامیان بسازد و علیه دولت افغانستان به تبلیغات سوء خود ادامه دهد!

با این تفصیل، حکومت ایران و برخی از فضلالی ناسیونالیست آن کشور، همراه با چند افغان خود فروخته، نه تنها به دین و ایمان و معتقدات مذهبی ما توهین می کنند، بلکه زبان ما را هم به بازی گرفته اند.

معاون قوماندان قوای آیساف نیز در جای دیگری گزارش داد که: «ایران به زور یا به رضا، آب های افغانستان را که بزرگترین ثروت خداداد کشور افغانستان است - با دیده درایی، علناً چپاول می کند. این همسایه متجاوز، سالانه بیش از ۳۵ میلیارد متر مکعب آب افغانستان را تنها از دریای هلمند می دزدد، در حالیکه در جهیل سیستان و هامون صابری که بر سرحد مشترک افغانستان و ایران قرار دارند، علاوه بر دریای بزرگ هلمند، دریا های خاشرود، فراه رود و هاروت رود نیز می ریزند و بخشی از آب هریرود را نیز در شمال غرب کشور به خود اختصاص داده و تا حال چند بار برای از میان بردن «بند سلما» در ولسوالی چشت هرات، مزدوران مسلح خود را فرستاده است.

۶- در فبروری سال گذشته، عده ای از فعالان سیاسی گفتند که نصب تعداد زیادی پوستر و اعلانات تبلیغاتی در شهر کابل، به مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی ایران - بانثانه هایی از برخی سازمان های ایرانی و رهبران آن کشور، از علامات «توسعه ایدئولوژیک» بوده، در مغایرت با اخلاق دیپلماتیک قرار دارد. جناب بشردوست، عضو ولسی جرگه اظهار کرد: "ایرانی ها قبلاً شهر هرات را بخشی از سرزمین کشور خود و انمود کرده بودند، حالا کابل را هم به بخشی از ایران تبدیل کرده اند!" آیا چنین اعمال و تشبثات را از نظر مناسبات بین المللی، نمی توان «توسعه طلبی» و تهدید تمامیت ارضی و حتی اشغال افغانستان دانست؟

به عمق بحران حاکمیت دول فعلی کابل در سطح منطقه توجه فرمایید که: «استخبارات ایران- یعنی همان کشور رنج دهنده، متجاوز و مصیبت آفرین- که در اواخر دهه نود جرأت نداشت حتی برای رهایی ده ها دیپلمات گروگان

گرفته اش، پا به افغانستان گذارد، اکنون (دردوره حکومت شما که سخت پشتیبان دولت منحط دست نشاندۀ خود در افغانستان هستید)، بدون هیچ پوشش سیاسی، در عمق ۳ کیلومتری داخل کشور ما، با جسارت عملیات مخفی نظامی انجام می دهد!

۷ - باچنین حال وحوال، جناب آقای اوباما، اجازه دهید سؤالی کنم: دلیل معقول شما چیست که از تشبثات حکومت آخوندی ایران درجهانی ساختن چنین نظام تُند و افراطی و پُر از مجهولات که خرافه هایی (از قبیل زنجیرزنی و غیره) نیز - توسط بسیاری از افراطیون ایران، بر آن افزوده شده است، به صورت غیرمستقیم پشتیبانی کنید؟

پایان مبحث دوم

ادامه دارد

